



نژادپرستانه و از نظر علمی کمتر مورد تأیید بود».

نهضت اصلاح نسل انسان پس از آدم سوزی دسته‌جمعی یهودیان توسط نازی‌ها در جنگ جهانی دوم از بین رفت. با این حال، کارینگتون «بحث‌های بیولوژیک» و برداشت‌های ایدئولوژیک مشابهی را امروزه در تحقیقات ژنتیک مشاهده می‌کند. مثلاً، در میان برخی از مردم این باور نادرست وجود دارد که دانشمندان می‌توانند تفاوت‌های نژادی را ثابت کنند. کارینگتون می‌گوید «امروز ما می‌دانیم که حدود ۱۰۰/۰۰۰ ژن در بدن انسان وجود دارد درحالی که کمتر از ده‌تا از آنها به رنگ پوست مربوط می‌شود. البته میان گروه‌ها اختلاف وجود دارد، اما این اختلاف به محیط جغرافیایی‌شان مربوط است». کوتاه سخن اینکه، با مهاجرت گروه‌ها به سراسر جهان، مردم با محیط فیزیکی اطراف‌شان تطبیق یافتند و این تغییرات را به اختلاف خود منتقل کردند.

ژنی برای بازی دارت یا اسنوکر

هنوز این اندیشه مصرانه وجود دارد که روزی دانشمندان ژنی را که باعث می‌شود سیاهپوستان سریع بدوند، کشف خواهند کرد. کارینگتون به شوخی می‌گوید: «آنگاه حتماً در میان مردان طبقه کارگر سفیدپوست انگلیسی هم ژنی برای پرتاب دارت یا بازی اسنوکر وجود خواهد داشت. مضحک است. هیچ کس مثلاً هرگز نمی‌گوید، کانادایی‌ها از نظر ژنتیک تاحدی به بازی هاکی روی یخ تمایل دارند... اما هر وقت سیاهپوستی موفق می‌شود صحبت از عامل ژنتیک می‌کنند». کارینگتون می‌گوید این بحث‌ها، به‌ویژه در رسانه‌ها، سبب انکار یا کاهش پشتکار و هوش ورزشکاران موفق سیاهپوست می‌شود. منظورش این نیست که همه تحلیل‌گران ورزشی ذاتاً نژادپرست هستند؛ اما تلقی متفاوتی که آنان نسبت به ورزشکاران سیاه و سفید دارند از نظر او محرز است. او می‌گوید که تحلیل‌گران غالباً به توانایی فطری ورزشکاران سیاهپوست نظر دارند، درحالی که ورزشکاران سفیدپوست به خاطر راهبردهای هوشمندانه و پشتکارشان مورد تحسین قرار می‌گیرند.

گلدینگ به مسئله‌ای در همین رابطه اشاره می‌کند: تأثیر بر ورزشکاران سفیدپوست جوان. وی می‌گوید: «اگر من یک محصل ۱۶ساله سفیدپوست بودم هرگز فکر رفتن به دنبال ورزش‌های دو و میدانی را هم نمی‌کردم. با بزرگ‌نشان دادن فرد توانمند سیاهپوستی چون لینفورد کریستی، توسط رسانه‌ها فکر می‌کردم امیدی برای بردن ندارم».

باوجود سلطه سیاهان بر این ورزش، گلدینگ اشتیاق عمومی را برای «روجر بلک»، دهنده انگلیسی (سفیدپوست) ۴۰۰متر که برنده مدال برنز در المپیک ۱۹۹۶ شد، احساس می‌کند. گلدینگ می‌گوید، این اشتیاق به‌صورت نژادپرستی علنی ظاهر نمی‌شود بلکه بیشتر به شکل «دستور کارهای مخفیانه» است.

«اشتیاق برای یک مایه امید بزرگ سفیدپوست» قابل اثبات نیست. اما برای کارینگتون مشاهده تأثیر آن حائز اهمیت است. او به سناریویی اشاره می‌کند که می‌گوید از نظر بسیاری از ورزشکاران سیاهپوست جدی تلقی می‌شود. به این مورد توجه کنید: چهار ورزشکار - سه نفر سیاهپوست و یک نفر سفیدپوست - برای نفر اول و دوم و سوم شدن مسابقه می‌دهند. دو نفر اول و دوم تعیین می‌شوند. دو نفر دیگر کاملاً به هم نزدیک‌اند، اما ورزشکار سفیدپوست کمی کندتر است. چه کسی سوم می‌شود؟

کارینگتون می‌گوید: «شما باید بالاتر و بهتر از همه باشید تا درمورد انتخاب شما بحثی پیش نیاید. اما این مسئله تصویر نادرستی از موفقیت ورزشی سیاهان نشان می‌دهد. مردم ورزشکاران سیاهپوست متوسط را که دارای مقام نیستند، نمی‌بینند. این مسئله سبب می‌شود که مردم بگویند «بین حتماً چیز خاصی درمورد آنها وجود دارد».

۲. رنج

فیلیپ لیوتارد*

اتحاد ما برای تشویق تیم ملی کشورمان همچنین به معنای اتحاد در برابر تیم مقابل است: مسابقات بین‌المللی به همان اندازه که عامل وحدت‌اند، عامل تفرقه نیز هستند.

فریادی از جگر برمی‌آید. فریادی حیوانی و در اتحاد با فریاد هزاران انسان در نزدیکی و صدها هزار انسان دیگر در فواصل دورتر، امانوئل پتی توب را لحظاتی قبل از پایان مسابقه فینال جام جهانی ۱۹۹۸، در اعماق دروازه برزیل جای داده است. هم‌زمان با این فریادها، انسان‌هایی ناگهان از جا برمی‌خیزند و لباس می‌پوشند تا به دیگران ملحق شوند. جسم انسان‌ها نیز همچون فریادهایشان می‌خواهند با هم بیامیزند. در ورزشگاه و نیز جلوی پرده‌های بزرگ نمایش در پاریس، سنت - اتی‌ین و هزاران شهر و روستا، و در بارها و سالن‌ها.

فریادها تا ساعات دیروقت شب از سینه افرادی که بزرگترین تظاهرات مردمی فرانسه را پس از آزادی این کشور در سال ۱۹۴۵ به پا کرده‌اند، خارج می‌شود.

البته در لحظه گل زدن فریادهای دیگری نیز کشیده شد که با همان میزان خشونت از جگر انسان‌هایی دیگر برخاست. این فریادها کوتاه‌تر بود و اگر دوامی یافت به هق‌هق گریه بدل شد.

* دانشکده ورزش دانشگاه مونپلیه فرانسه.

نازل شدن بلای اندوه در کوپاکابانا، در ریو دوژانیرو، پس از شکست تیم ملی فوتبال برزیل در برابر تیم فرانسه در مسابقات جام جهانی ۱۹۹۸.



فریادهایی از سر درد، خشم، خفت که با سکوت، بهت، ناباوری، نگاه‌های سرگشته و صورت‌هایی آکنده از رنج همراه بود.

فریادها و گریه‌ها و تظاهرات جسمانی همراه آنها از یک گرداب احساسی راستین ناشی می‌شوند. شادمانی فرانسوی‌ها به بهای اندوه برزیلی‌ها به دست آمده است: تیم فوتبال فرانسه تیم برزیل را ۳ بر صفر شکست داده است. این مسابقهٔ فینال دو میلیارد نفر را در سراسر جهان از هر جنس، سن، فرهنگ، ملیت، آرمان و مذهب به سوی خود جذب کرد و به هیجان آورد. همهٔ نیروی نمادین ورزش درست همین‌جاست: فرارفتن از همهٔ تقسیم‌بندی‌ها و ایجاد احساسی چنان قوی، چنان فوری و چنان عمومی. اما به راستی چگونه نمایشی چنین بی‌محتوا، نتیجه‌ای چنین خارق‌العاده تولید می‌کند؟

نمایش مردمی در خدمت اندیشه ملی

هرچند این شیفتگی عمومی دیگر برای کسی عجیب نیست، اما تشکیل اجتماعات بین‌المللی برای نمایاندن

احساس و اندیشه سایر ملت‌ها جذاب است. مسابقات ورزشی به مردم کمک می‌کند تا احساس کنند به گروهی تعلق دارند. فرد تماشاگر به یکی از دو گروه حامی دو تیم مسابقه‌دهنده می‌پیوندد و در احساسات سایر افراد گروه خود شریک می‌شود. طی مدتی که مسابقه ادامه دارد، حس هویت افراد هر گروه در پشتیبانی از تیم ملی یا شهر یا محله‌شان در حالت تحریک و بسیج قرار دارد. این احساس همچنان‌آلود همراهی و هواداری است که ماهیت نمایش ورزشی را تشکیل می‌دهد.

رویدادهای بزرگ ورزشی گروه‌های بزرگی از تماشاگران را گرد می‌آورند که گاه یگانه وجه مشترکشان تمایل به مشاهده رقابتی است که فقط یک فاتح خواهد داشت. این است ماهیت سلسله مراتبی ورزش. گرد آمدن افراد برای تماشای یک مسابقه ورزشی همیشه مستوجب این امید است که ما آنها را شکست خواهیم داد. زیرا رقابت است که مای آنها گروهی را بر مبنای تقابل با دیگران شکل می‌دهد. موضوع عمده در چنین حالتی اتحاد در برابر طرف مقابل است. در کلیهٔ سخنان و تبلیغات مفرط رسانه‌ای که پیش از مسابقه مطرح می‌گردد، موضوع «ما در مقابل آنها»

و سرمستی

ورزش پیشینهٔ تاریخی چندانی ندارد. (نخستین بازی‌های المپیک: ۱۸۹۶، نخستین جام جهانی فوتبال: ۱۹۳۰). ورزش در اواخر قرن نوزدهم جزو تفریحات طبقهٔ مرفه کشورهای صنعتی بود. اما طرف مدتی نسبتاً کوتاه، یعنی بین سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۰ تحولاتی چشمگیر در آن بروز کرد. ورزش طی این مدت با حمایت روزافزون رسانه‌های گروهی به نمایش عمومی جذابی تبدیل شد که حکومت‌ها ماهرانه به سوءاستفاده از آن پرداختند. ایتالیای فاشیست و آلمان نازی نخستین کشورهای بودند که این گونه بهره‌برداری از ورزش را آغاز کردند. بازی‌های المپیک ۱۹۳۶ برلین که در خدمت تبلیغات نازیستی قرار داشت، سرآغاز دوران نمایش ورزشی به شیوهٔ کنونی به‌شمار می‌رود. المپیک برلین هنوز نیز از حیث جلب و جذب توده‌های مردم به وسیلهٔ نمایش‌های ورزشی، نمونه‌ای قابل بررسی است. المپیک مذکور آغازگر سنت برگزاری شکوهمند مسابقات ورزشی به منظور کسب اعتبار برای کشور برگزارکننده بود.

از این‌رو، تنها حکومت‌های استبدادی نبوده‌اند که از ورزش برای مقاصد سیاسی استفاده کرده‌اند. رویدادهای ورزشی پس از پایان جنگ جهانی دوم برای دولت‌ها ابزار کسب اعتبار در صحنهٔ بین‌المللی و ایجاد هویت ملی بوده است. هر کشور تازه تأسیسی سریعاً برای تشکیل تیم‌های ملی ورزشی خود اقدام کرده است. هر ساله در فواصلی معین و به مناسبت برگزاری مسابقات ورزشی، احساسات عمومی برای حمایت از فلان تیم و بهمان قهرمان مورد تحریک قرار می‌گیرد. بدین‌منوال، قدرت‌های سیاسی، اقتصادی و رسانه‌ای قادر می‌شوند تا از نیروی نمادین ورزش برای گرد آوردن شهروندان، مشتریان یا تماشاگران حول محور

در کلیهٔ سخنان و تبلیغات منوط رسانه‌ای که پیش از مسابقه مطرح می‌گردد، موضوع «ما که در مقابل آنها» به عنوان معنای مسابقه ایجاد و به آن منسوب می‌شود. این روند مهمترین عامل در گرد آوردن مردم با یکدیگر است که در واقع نامرئی‌ترین عامل نیز می‌باشد.

به عنوان معنای مسابقه ایجاد و به آن منسوب می‌شود. این روند مهم‌ترین عامل در گرد آوردن مردم با یکدیگر است که در واقع نامرئی‌ترین عامل نیز می‌باشد. معنای رویداد پیش از وقوع تعیین می‌شود و با نزدیک‌تر شدن روز بزرگ، احساسی از همبستگی شروع به توسعه می‌کند. به‌طور مثال، جام جهانی فوتبال در فرانسه از بیش از دو سال قبل از برگزاری تحت چنین عواملی قرار داشت. تکرار سرسام‌آور شعارها، بدون ارائهٔ توضیحی، مردم را متقاعد ساخته بود که این جام «شانسی برای فرانسه» است. تشویق به حمایت از تیم ملی در کلیهٔ زمینه‌ها اعم از سیاست، ورزش، رسانه‌ها، تبلیغات تجاری و حتی ادبیات رسوخ

بازی‌های المپیک آتلانتا (۱۹۹۶) تأثیری عظیم و مثبت بر اندیشه مردم آمریکا در خصوص توانایی‌هایشان در آینده خواهد داشت. و خدا می‌داند که این چقدر برای ما لازم است.

پرزیدنت بیل کلینتون



کرده بود. تدارک برای پیروزی هم‌زمان با متحد ساختن تدریجی متضادترین گروه‌های جامعه فرانسه تحت لوای امید به پیروزی صورت می‌گرفت. تظاهرات «خودانگیخته» شادی دسته‌جمعی، ماه‌ها قبل از آغاز مسابقات تدارک دیده شده بود. تبلیغات عظیم به همان اندازه موجد رویداد بودند که رویداد موجد آنها.

ما قهرمانیم!

صحنه‌های شادمانی مردم حاکی از آن بود که مردم تا چه حد خویش را با برندگان مسابقه یکی می‌پندارند. فوتبالیست‌های فرانسه با شکست دادن برزیل، تیمی را شکست دادند که بهترین تیم فوتبال جهان به‌شمار می‌رود. با جادویی مرموز، کلیه فرانسوی‌ها و حامیان‌شان نیز فوراً در جهان «بهترین» شدند. مردم نعره می‌کشیدند: *ما قهرمان جهان هستیم*. آنها برتری‌شان را بر بهترین تیم، یعنی همان بازندگانی که طی آن شب طولانی با صفت‌های ذلت‌بار یاد می‌شدند، اثبات کرده بودند. مردم برای تشدید لذت‌شان انگشتان دست‌شان را یکی یکی بالا می‌بردند تا نتیجه مسابقه را تکرار کنند: یک، دو، سه ... صفر. شادمانی ایشان به بهای اندوه دیگران ایجاد شده بود. طرف مقابل که مغلوب شده بود، گویی دیگر در مدار هستی وجود نداشت، یا اگر وجود داشت تنها برای یادآوری عظمت طرف فاتح بود.

تیم ملی فوتبال فرانسه با تحقق آنچه شاهکاری تاریخی خوانده شد، توانست پشت سر خویش یک مای فرانسوی متشکل از «سفیدها، سیاهان و عرب‌های فرانسوی» پدید آورد. اما این مای پدیده‌ای گذرا بود که با فرو نشستن هیجان عمومی ناپدید شد. سایر رویدادهای ورزشی نیز به همین طریق مردم را گردهم می‌آورند.

البته این تظاهرات شادمانه عمومی ظاهراً بی‌خطر، در واقع حامل تنش‌هایی هستند که گاه رقابت ورزشی را به دستاویزی برای ظهور تبدیل می‌کنند. نباید منشأ خشونت‌هایی را که رویدادهای ورزشی تولید می‌کنند، در جای دیگری جست‌وجو کرد. این خشونت‌ها واضحاً دشمنی را هدف می‌گیرند که مای را تهدید یا تحقیر کرده است. آنچه کینه‌های گروهی را برمی‌انگیزد «دیگرانی» اند که به حمایت از تیم مقابل متعهد هستند.

رقابت ورزشی تولید و هدایت‌کننده هیجان‌ات براساس سلسله‌مراتب برنده - بازنده است. ورزشکاران مسابقه‌دهنده در چشم طرفداران‌شان مظهر انواع استعدادها و محسنات از جمله «نیروی مردانگی» هستند. در عوض، تیم مقابل و هواداران‌شان با انواع عیوب و نقایص قالبی برای «جنس ضعیف» تعریف و تصور می‌شوند.

بنابراین، نتیجه یک رقابت ورزشی در واقع با تحویل استیلای نرینه آمیخته می‌گردد و بدین منوال مسابقه ورزشی بیش از آنکه بازتابی از برادری ادعایی انسان‌ها باشد، نمادی از مبارزه بی‌پایان بین گروه‌های انسان‌هاست. چنین است که شادمانی‌های گروهی ورزشی به آسانی ممکن است به درگیری‌هایی خشن بدل شوند که طی آن «هیچ عملی ناروا نیست».

توپ‌زنی برای

راماچاندارا گوه*

هند و پاکستان

روابطی تنش‌آمیز

دارند. آیا مسابقات

کریکت مردمان این

دو کشور را به هم

نزدیک‌تر می‌سازد یا

آنها را از هم دورتر

می‌کند؟

آلن سیلیتو، رمان‌نویس بریتانیایی نوشته است: «ورزش یکی از ابزارهای زنده نگاه داشتن شوق ملیت‌خواهی در زمان صلح است تا برای زمان جنگ کاملاً آماده باشد». کسانی هم عکس این مطلب را گفته‌اند: ورزش نقشی غیرقابل جایگزین در برطرف ساختن ورطه‌های عدم تفاهم بین ملت‌ها ایفا می‌کند.

هر بار که یک مسابقه کریکت ۱ بین هند و پاکستان برگزار می‌شود، هواداران دو تیم به دشواری می‌توانند دو مسئله غرور ملی و ارزیابی زیبایی‌شناختی مسابقه را از یکدیگر جدا سازند. ظرف پنجاه سالی که از استقلال و سپس جدایی این دو کشور از یکدیگر سپری شده، سه جنگ بین آنها درگرفته است. هنوز نیز جنگی خاموش بین طرفین بر سر منطقه کشمیر ادامه دارد. آیا این دشمنی عمیق سیاسی به میادین کریکت هم کشیده می‌شود؟ اگر آری، تا چه میزان؟

مردم هر دو کشور، این بازی بریتانیایی تبار را به شدت دوست دارند، مردم شبه قاره هند تماشای کریکت را شاید به‌جز سینما رفتن به هر تفریح دیگری ترجیح می‌دهند. مسابقات کریکت در سطح ملی را صدها میلیون نفر در شبه قاره دنبال می‌کنند و بازیکنان تیم‌های ملی مورد احترام بسیار هستند.

تیم‌های ملی کریکت هند و پاکستان طی ۲۵ سال گذشته کمتر با یکدیگر روبه‌رو شده‌اند و بیشتر به مصاف تیم‌های ثالث رفته‌اند. دو تیم از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۸ هیچ دیداری نداشته‌اند. از سال ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۹ به‌طور متناوب شش بار در زمین‌های یکدیگر با هم بازی کردند. از سال ۱۹۸۹ به بعد، دیدارهای دو تیم فقط در میدان‌های «بی‌طرف» مانند

* جامعه‌شناس، تاریخ‌دان و روزنامه‌نگار هندی ساکن بنگلور (هند). وی کتاب‌هایی در زمینه تاریخ اجتماعی و بازی کریکت تألیف کرده است.